

چگونگی تأویل در قرآن از دیدگاه قرآن

عباس اسماعیلی زاده

تأویل قرآن همواره در کنار تفسیر آن مطرح بوده است، تا آنجا که در نظر مفسران پیشین، تأویل همان تفسیر قلمداد شده است. ۱ و بر اساس همین پندار بوده است که طبری تفسیر خود را «جامع البیان عن تأویل آی القرآن» نام نهاده و در ابتدای تفسیر آیات، با بیان «الکلام فی تأویل الآی» به تفسیر آنها پرداخته است. ولی بیشتر مفسران و قرآن پژوهان و به ویژه معاصران، تأویل را غیر از تفسیر دانسته و تفاوت هایی میان این دو قائل شده اند. برخی چون علامه طباطبایی حدود یازده نظریه را در این باب ذکر کرده اند. ۲ درباره اینکه تأویل چیست و تأویل قرآن چگونه است، سخن ها رفته و مقاله ها نوشته شده است. در این میان آنچه بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد این است که تا چه اندازه این گفته ها و نوشته ها مورد تأیید قرآن بوده، و تا چه میزان در طرح این بحث، قرآن و دیدگاه آن مورد توجه قرار داشته است؟

در میان صاحب نظران علوم قرآنی و مفسران قرآن، علامه سید محمدحسین طباطبایی از عهده این کار برآمده و تأویل را از دیدگاه خود قرآن به نیکویی بیان نموده است که در این نوشتار ضمن تبیین نظرگاه علامه در تأویل، ۳ تأویل قرآن را از دیدگاه خود قرآن بیان خواهیم نمود. در پایان نیز برخی از اشکالات وارد شده بر این نظریه را پاسخ خواهیم گفت. نخست باید یادآوری کرد که تأویل در لغت از ماده «أول» به معنای رجوع و بازگشت به اصل گرفته شده است. ۴ از این رو «تأویل» که مصدر باب تفعیل است به معنای ارجاع و بازگرداندن به اصل می باشد.

واژه «تأویل» در قرآن

این واژه در قرآن تنها به همین صورت مصدری آن در پانزده آیه از هفت سوره، هفده بار آمده است. ۵ که در ادامه هر یک از این موارد را بررسی می نماییم.

* سوره آل عمران آیه ۷:

«هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ أمّ الکتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله إلاّ الله و الراسخون فی العلم یقولون أمّنا به کلّ من عند ربنا وما یدکر إلاّ أولوا الألباب»
در این آیه واژه تأویل دوبار به کار رفته است و با تعبیر «تأویله» آمده که نسبت به مرجع ضمیر هاء در آنها دو احتمال مطرح است:
۱. ظاهر آیه این است که در «و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله إلاّ الله» هر دو ضمیر به «ماتشابه» باز می گردد. بر این اساس معنای این عبارت چنین خواهد شد:

«بیمار دلان به قصد فتنه انگیزی و رسیدن به تأویل متشابهات در پی آنها هستند؛ حال آنکه تأویل متشابهات را جز خدا نمی داند.»
البته چنان که در ادامه خواهد آمد این بازگشت ضمیرها به «ماتشابه» موجب نمی شود که بگوییم تأویل تنها مختص به آیات متشابه می باشد.

۲. احتمال دوم این است که ضمیر هاء در هر دو مورد به مانند «ماتشابه منه» به «الکتاب» یعنی قرآن باز گردد که در این صورت معنی چنین می شود:

«بیماردلان با دو هدف به دنبال متشابهات هستند: نخست آنکه می خواهند با پیروی از آنها مردم را نسبت به آیات خدا گمراه کنند، و دوم آنکه به تأویل قرآن و مأخذ حلال و حرام دست یابند تا از پیروزی محکمت دین بی نیاز شوند و در نتیجه دین خدا از اساس از بین برود و حال آنکه تأویل قرآن را تنها خداوند می داند.»

به هر حال با توجه به معنای لغوی تأویل، که رجوع و ارجاع به اصل است، باید گفت که تأویل متشابه، آن اصل و مرجعی است که به آن رجوع می کند که البته این اصل و مرجع، آیات محکم نمی باشد؛ چرا که در این صورت به دنبال تأویل متشابه رفتن نباید نکوهیده باشد و تأویل قرآن نیز آن مأخذی است که معارف قرآن از آنجا گرفته شده است.

* آیه های ۵۹ سوره نساء و ۳۵ سوره اسراء بیانی شبیه به هم دارند:

«یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولى الأمر منکم فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول إن کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و أحسن تأویلاً»

«و أوفوا الکیل إذا کنتم وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر و أحسن تأویلاً»

ظاهر این دو کریمه این است که تأویل امری خارجی و اثری عینی است که بر فعل خارجی مخاطبان، یعنی مراجعه و رد امور به خدا و رسول، ایفای کیل و اقامه وزن، مترتب می باشد، نه بر امری تشریحی که فعلهای «ردوا»، «أوفوا» و «زنوا» متضمّن آن هستند. به عبارت دیگر عمل به امرهای یادشده تأویل آنها به شمار نمی رود، بلکه تأویلشان آن اثر خارجی است که بر عمل به این امرها مترتب می باشد.

بدین رو باید گفت که تأویل امری خارجی است که مرجع و مال امر خارجی دیگری می باشد؛ یعنی هم تأویل و هم ذی التأویل هر دو امری خارجی هستند، جز اینکه دو مرتبه وجودی اند که یک رابطه طولی میانشان برقرار می باشد؛ از این رو وقتی که می گوئیم آیات قرآن دارای تأویل هستند؛ یا از این جهت است که از یک دسته معانی خارجی حکایت دارند که آن معانی خارجی تأویل دارند؛ چنان که در آیاتی که مضمونی اخباری دارند این گونه است - یا از این جهت که به یک سلسله افعال و امور خارجی تعلق دارند که آن افعال و امور خارجی دارای تأویل می باشند. - چنان که در انشاء است - در این حال این توصیف، وصف متعلق شیء است نه وصف خود شیء، پس در واقع خود آیه تأویل ندارد، بلکه متعلق آیه تأویل دارد.

* آیه ۵۲ و ۵۳ سوره اعراف:

«و لقد جئناهم بكتاب فضّلناه علی علم هدی و رحمۃ لقوم یؤمنون. هل ینظرون إلاّ تأویلہ یوم یأتی تأویلہ یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحقّ»

و آیه ۳۸ و ۳۹ سوره یونس:

«أم یقولون افتراه قل فأتوا بسورۃ مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله إن کنتم صادقین. بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویلہ»

در این دو آیه تأویل به قرآن اضافه شده است، نه بخش خاصی از آیات آن، مانند آیات محکم یا متشابه، پس به حکم این دو کریمه تمام قرآن تأویل دارد.

همچنین نمی توان گفت که تأویل در این دو آیه آن امر خارجی است که خبر صادق بر آن مطابقت می کند. مثل اینکه گفته شود تأویل اخبار انبیا و رسل و کتاب های آسمانی آن اموری هستند که در روز قیامت مشاهده خواهند شد؛ زیرا در این صورت تأویل مختص به آیاتی خواهد بود که از قیامت خبر می دهند، ولی آیاتی که تشریح احکام می کنند، آیات مربوط به قصص پیامبران و امت های گذشته و برخی دیگر از آیات، تأویل نخواهند داشت؛ در حالی که در این دو آیه تأویل به تمام قرآن اضافه شده است.

نکته دیگر نسبت به خود آیات خبردهنده از احوال قیامت این است که رجوع گزارش های قرآن و پیامبر(ص) از مضامین آنچه در قیامت ظهور می کند به تحقق در قیامت، مانند رجوع اخبار از امور آینده به تحقق مضامین آنها در آینده نیست؛ یعنی چنین نیست که عین آنچه در این قبیل آیات آمده در قیامت بروز و ظهور یابد، بلکه آیاتی مانند «لقد کنت فی غفلۃ من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید» (قاف/۲۲) نشان می دهند که دیدن آنچه پیامبران و کتاب های آسمانی از آن خبر داده اند در روز قیامت از سنخ مشاهده حسی و یادآشنای ما در دنیا نیست، چنان که نظام حاکم در آن جهان نیز غیر از نظام حاکم در دنیا می باشد. بنابراین آنچه در قیامت ظهور می یابد نمودی از رویدادهای یادشده در آیات است نه خود آن وقایع، و اینکه در قالب الفاظ درآمده است جهت تقریب به ذهن و تفهیم چگونگی وقوع آنها در قیامت است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که هر چند تأویل عبارت است از مرجعی که به آن رجوع می شود، ولی این رجوع، نوعی بازگشت خاص می باشد. مثلاً مرئوس به رئیسش رجوع می کند، ولی رئیس هیچ گاه تأویل مرئوس نیست. پس باید پذیرفت که تأویل گونه ای از رجوع خاص است نه مطلق رجوع و بازگشت.

این مطلب مورد تأیید دیگر استعمالات تأویل در قرآن نیز می باشد. از جمله در داستان حضرت موسی و خضر - علیهما السلام - در آیات ۷۱ تا ۸۲ سوره کهف که حضرت خضر از آنچه انجام داده بود صورت ها و عناوینی را به حضرت موسی ارائه می کند که وی نسبت به آنها غافل بوده و به جای آنها، صورت ها و عناوین دیگری را تصور کرده بود و همین مسأله موجب اعتراض ایشان شده بود. یعنی آنچه را که حضرت موسی(ع) به عنوان تأویل آن کارها تصور کرده بود، جز تأویلی بود که حضرت خضر(ع) از آنها خبر داد. در مورد اول: «حتی إذا رکبا فی السفینۃ خرقها»؛ تا آنکه سوار کشتی شدند، (خضر) کشتی را سوراخ کرد. ۶. تلقی حضرت موسی(ع) این بود:

«أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شیئاً إمراً»

آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی!

ولی تأویلی که حضرت خضر(ع) بیان می کند این است:

«أما السفینۃ فكانت لمساکین یعملون فی البحر فأردت أن أعبیها و کان وراءهم ملک يأخذ کل سفینۃ غصباً»

اما آن کشتی از آن گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم، (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می گرفت!

در مورد دوم: «حتی إذا لقیها غلاماً فقتله»؛ تا اینکه نوجوانی را دیدند و او (خضر) آن نوجوان را کشت، برداشت حضرت موسی(ع) این بود:

«أقتلت نفساً زکیهً بغير نفس لقد جئت شیئاً نکراً»

آیا انسان پاکي را بی آنکه قتلي کرده باشی کشتی؟! براستی کار زشتی انجام دادی!

ولی تأویل آن به گزارش حضرت خضر چیز دیگری است:

«و أما الغلام فكان أبواه مؤمنین فخشینا أن یرهقهما طغیاناً و کفراً فأردنا أن یربذلہما ربہما خیراً منه زکاءً و أقرب رحماً»

و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارند؛ از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک تر و با محبت تر به آن دو بدهد!

در مورد سوم آمده است:

«حتی إذا أتیا أهل قریة استطعما أهلها فأبوا أن یضیفوهما فوجدا فیها جداراً یرید أن ینقض فاقامه»

تا به مردم قریه ای رسیدند، از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند، ولی آنان از مهمان کردن شان خودداری نمودند (با این حال) در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، و آن را بر پا داشت.

در اینجا تصور حضرت موسی چنین بود: «لو شئت لتخذت علیه أجراً»؛ (لااقل) می خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!

ولی حضرت خضر غیر از آن می گوید:

«و أما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحته كنز لهما و كان أبوهما صالحاً فأراد ربك أن يبلغا أشدهما و يستخرجا كنزهما رحمته من ربك»

و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان مرد صالحی بود، و پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند، این رحمتی از پروردگار بود.

نتیجه آنکه مراد از تأویل در این آیات، بازگشت چیزی به صورت و عنوان خاص خود خواهد بود، همانند بازگشت به تأدیب یا رگ زدن به درمان است، نه مانند رجوع «جاء زید» به آمدن زید در خارج.

به کاررفتن هشت مورد واژه تأویل در سوره یوسف که بیشترین کاربرد آن در یک سوره است نیز نزدیک به معنای گذشته است. مثلاً در داستان حضرت یوسف(ع) و جریان رؤیای وی:

«إذ قال يوسف لأبيه يا أبت إني رأيت أحد عشر كوكباً و الشمس و القمر رأيتهم لى ساجدين» (آیه ۴)

(به خاطر بیایور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند! در خاتمه داستان، حضرت یوسف پس از مشاهده سجده اعضای خانواده اش عرضه می دارد:

«يا أبت هذا تأويل رؤيائى من قبل قد جعلها ربي حقاً» (آیه ۱۰۰)

پدرم! این تأویل و تعبیر خوابی است که پیش از این دیدم، پروردگارم آن را حق قرار داد!

این عبارت نشانگر آن است که رجوع آنچه حضرت یوسف در خواب دیده بود به آنچه در خارج واقع شد، رجوع خاصی است، مانند رجوع مثال به ممثل که میان شان رابطه طولی برقرار است - توضیح بیشتر پس از این خواهد آمد - .

یا در داستان زندان حضرت یوسف؛ آنجا که مصاحبان ایشان در زندان خواب خود را به او عرضه کردند:

«و دخل معه السجن فتیان قال أحدهما إني أراى أعصر خمراً و قال الآخر إني أراى أحمل فوق رأسى خبزاً تأكل الطير منه» (آیه ۳۶)

و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند؛ یکی از آن دو گفت: من در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می فشارم! و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند و تقاضای تأویل آن را می کنند.

«نبئنا بتأويله إنا نراك من المحسنين»

و حضرت نیز آن را چنین تأویل می کند:

«يا صاحبي السجن أما أحدكما فيسقى ربه خمراً و أما الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه قضي الأمر الذى فيه تستفتيان» (آیه ۴۱)

ای دوستان زندانی من؛ اما یکی از شما (دو نفر آزاد می شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد، و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از سر او می خورند! و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید قطعی و حتمی است!

در قصه خواب دیدن عزیز مصر نیز همین گونه است:

«و قال الملك إني أرى سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و آخر يابسات» (آیه ۴۳)

پادشاه گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده ها بر سبزه ها پیچیدند و آنها را از بین بردند).

درباریان پس از ناتوانی از بیان تأویل آن گفتند:

«قالوا أضغاث أحلام و ما نحن بتأويل الأحلام بعالمين»

خواب های پریشان و پراکنده ای است و ما از تأویل و تعبیر این گونه خواب ها آگاه نیستیم. برای دانستن تأویل آن به سراغ حضرت یوسف می روند.

«و قال الذى نجا منهما و اذكر بعد امه أنا أنبتكم بتأويله فأرسلون. يوسف أياها الصديق أفتنا» (آیه ۴۵ و ۴۶)

و یکی از آن دو که نجات یافته بود - و بعد از مدتی به خاطرش آمد - گفت: من تأویل آن را به شما خبر می دهم، مرا (به سراغ آن جوان زندانی) بفرستید! او به زندان آمد و چنین گفت: یوسف، ای مرد بسیار راستگو! درباره این خواب اظهار نظر کن.

تا آنجا که حضرت یوسف (ع) تأویل آن را چنین بازگو می کند:

«قال تزرعون سبع سنين دأباً فما حصدتم فذروه فى سنبله إلا قليلاً مما تأكلون» (آیه ۴۷)

گفت: هفت سال با جدیت زراعت می کنید، و آنچه را درو کردید، جز کمی که می خورید، در خوشه های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید).

در دیگر موارد استعمال واژه «تأویل» در این سوره نیز سخن از تعبیر خواب است: «و يعلمك من تأويل الأحاديث»، آیه ۶، «و لنعلمه من تأويل الأحاديث» (آیه ۲۱) و «علمتنى من تأويل الأحاديث» (آیه ۱۰۱)

بنابراین واژه تأویل در تمام مواردی که در سوره یوسف به کار رفته مربوط به رویدادهایی است که رؤیا به آن بازگشت می کند، و آنچه در خارج اتفاق می افتد همان چیزی است که شخص خوابیده در صورت مثالی متناسب با آن در خواب دیده است؛ یعنی چنین نیست که در خارج عین همان چیزی واقع شود که وی در خواب می بیند؛ مثل سجده خورشید و ماه و ستارگان برای حضرت یوسف، بلکه آنچه که در خواب دیده است صورت مثالی آن چیزی است که در خارج تحقق یافته یا محقق خواهد شد، و این بیانگر آن است که نسبت تأویل به ذی التأویل مانند

نسبت معنی به آن صورتی که با آن در خارج ظاهر می شود و نسبت حقیقت متمثل در خارج به آن مثالی که با آن تمثیل یافته می باشد - چنان که در جریان خواب ذکر شد - و یا مانند نسبت مثل است به ممتل.

مانند اینکه به کسی که اسباب و زمینه کاری را خودش قبلاً در فرصت مناسب آن از بین برده و اکنون در پی تحقق آن است، گفته می شود: «فی الصیف ضیعت اللین». در این مَثَل مفهومی که الفاظ بر آن دلالت دارد - اینکه زنی شیر را در تابستان از بین برده و تلف کرده است - هیچ چیز از آن به مسأله مورد نظر انطباق ندارد، ولی به هر حال بیان کننده حالت مخاطب است. و در ذهن شنونده تصویری از حالت مخاطب ارائه می دهد که شنونده به خوبی می تواند با مقایسه میان مثال و مطلب گوینده مقصود وی را دریابد.

از آنچه گذشت روشن می شود که تأویل قرآن یک حقیقت واقعی است که بیانات قرآن از حکم و حکمت و موعظه مستند بدان می باشد و برای تمام آیات قرآن، چه محکم و چه متشابه، وجود دارد. از سنخ مفاهیم مدلول الفاظ نیز نیست، بلکه از امور عینی بوده که فراتر از احاطه شبکه الفاظ هستند و خداوند متعال تنها برای تقریب به ذهن آن را به قید و بند الفاظ درآورده است مانند مثالهایی که برای تقریب مقصود به ذهن شنونده زده می شود.

نکته دیگری که نسبت به مسأله تأویل از آیه ۷ سوره آل عمران به دست می آید این است که در این کریمه پس از ذکر این مطلب که اهل زیغ به قصد فتنه جویی در پی آیات متشابه هستند، بیان می کند که با این کار در فکر رسیدن به تأویل آیات متشابه با قرآن - به بیانی که گذشت - هستند و بدیهی است در صورتی که آنچه آنان به آن رسیده اند تأویل حقیقی باشد دیگر مذموم نخواهد بود، حال آنکه این کار آنها نكوهش شده است؛ یعنی آنها می خواهند با رسیدن به تأویل حقیقی آیات، تغییر آن و ارائه مطلبی باطل به عنوان تأویل آنها مرادشان را تغییر دهند، و این مسئله بیانگر آن است که در صورت بروز تغییر در تأویل آیات - آن حقایق خارجی که آیات مستند به آنها هستند - مضامین آیات نیز دگرگون خواهد شد.

مثلاً وقتی کسی به دیگری می گوید به من آب بنوشان این دستور از طبیعت انسانی او که جویای کمال است نشأت گرفته است و این حقیقت خارجی - طبیعت جویایی کمال - همان است که اقتضای حفظ وجود و بقا دارد. این اقتضا درخواست جایگزین برای آنچه که از بدن به تحلیل رفته است دارد. این درخواست جایگزینی، اقتضای غذا و این اقتضای غذا نیاز به نوشیدن دارد و در نتیجه دستور نوشاندن آب را می دهد. بنابر این تأویل «اسقنی» همان طبیعت خارجی انسانی است که اقتضای کمال در وجود و بقا دارد. حال اگر مثلاً این حقیقت خارجی به چیز دیگری تبدیل شود امر به آب دادن نیز به حکم دیگری تبدیل خواهد شد. تأویل قرآن نیز به همین صورت است.

آنچه گفته شد، همه با آیات ابتدایی سوره زخرف هماهنگ است:

«حم. و الكتاب المبين. إنا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون. وإنه فی أم الكتاب لدینا لعلی حکیم»

این آیات دلالت دارند که قرآن فرودآمده از سوی خدا فراتر و استوارتر از آن است که عقل ها به آن نائل آیند یا تقطیع - یعنی آیه آیه، سوره سوره و فصل فصل شدن - بر آن عارض شود. ولی خداوند متعال از روی لطف و عنایت بر بندگان آن را به صورت کتابی قابل خواندن درآورده و لباس عربیت بر آن پوشانده است تا مردم آنچه که توان فهمش را تا زمانی که در ام الكتاب است ندارند درک کرده و بفهمند. ام الكتاب نیز همان است که در آیه ۲۹ سوره رعد: «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب» و نیز دو آیه آخر سوره بروج: «بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ» به آن اشاره شده است. آیه ۱۰۶ سوره اسراء نیز به این مرتبه دومی که مستند به آن مرتبه اول است دلالت دارد:

«و قرآناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً»

یعنی قرآن به صورت غیرمنقطع و به هم پیوسته بوده و بعد به صورت مفرّق و قطعه قطعه شده درآمده و آن گاه به تدریج نازل شده است.

نتیجه بحث

از دقت در کاربردهای قرآنی واژه «تأویل» به دست می آید که جامع بین آنها این است که تأویل هر چیز، آن اصل و حقیقتی است که بدان بازمی گردد. حال این رجوع، یا رجوع به مبدأ و ریشه مثالی ذی التأویل است که در خارج محقق می باشد، یا به غایت و منتهای آن در آینده محقق خواهد شد. و این بسته به این است که رابطه بین تأویل و ذی التأویل در قوس نزول باشد یا در قوس صعود. مثلاً تأویل مبدئی قرآن عبارت است از آن حقیقتی که آیات قرآن مستند به آن بوده و معارفش از آنجا سرچشمه گرفته است و تأویل غایی آن عبارت است از آن حقیقت واقعی و اثر عینی و خارجی قرآن که در قیامت ظهور خواهد یافت؛ از این رو بین تأویل و ذی التأویل رابطه ای طولی برقرار می باشد. برای شناخت اینکه کدام یک تأویل و کدام ذی التأویل است نیز باید دید که کدام راجع و کدام مرجع است؟ آن که راجع است ذی التأویل و آن که مرجع است تأویل می باشد.

در مثال خواب از آنجا که بین آن صورت مثالی که در خواب دیده می شود و بین آن حقیقت عینی که در خارج تحقق می یابد رابطه ای نزولی برقرار است؛ آن وجود خارجی و عینی تأویل مبدئی صورت مثالی می باشد. در قصه موسی و خضر(علیهما السلام) نیز از آنجا که بین خرق سفینه، قتل نفس و اقامه دیوار و آن حقایق خارجی که حضرت خضر از آنها خبر داد، رابطه نزولی برقرار است آن حقیقت خارجی تأویل مبدئی کارهای حضرت خضر می باشد.

آنچه نسبت به تأویل غایی قرآن گفتیم همان است که در کریمه ۵۳ سوره اعراف «و لقد جنناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمۃ لقوم یؤمنون. هل یظنون إلا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق» و آیه ۳۹ سوره یونس «أم یقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله إن کنتم صادقین. بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله» به آن اشاره شده است.

همچنین باید گفت که در تأویل غایی لازم نیست که تمام آیات قرآن تأویل داشته باشند، چنان که در دو کریمه یادشده نیز تنها اشاره شده به اینکه قرآن تأویل دارد.

تأویل مبدئی قرآن نیز در کریمه ۷ سوره آل عمران مطرح شده است:

«هو الذی أنزل علیک الكتاب منه آیات محکّمات منّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله إلاّ الله و الراسخون فی العلم یقولون أمانا به کلّ من عند ربّنا و ما یدّکر إلاّ أولوا الألباب» و همان است که علامه طباطبایی از آن به مأخذ آیات قرآن و حقیقت واقعی که بیانات قرآن، از حکم، حکمت و موعظه، مستند به آن می باشد، یاد نموده است. البته اگر بپذیریم که ضمیر در «تأویله» به «الکتاب» باز می گردد مطلوب ما ثابت است. و اگر بگوییم که ضمیر به «ماتشابه»، یعنی آیات متشابه، برمی گردد توجیه آن این است که چون تنها در تأویل آیات متشابه، بیمار دلان امکان فتنه جویی دارند، به آنها اشاره شده است، و این منافاتی با تأویل داشتن آیات محکم ندارد که به خاطر عدم امکان فتنه جویی در دست یافتن به تأویل آنها در این کریمه سخنی از آن به میان نیامده باشد.

نکته دیگر اینکه بدیهی است که تنها در دست یافتن به تأویل مبدئی و ریشه ای امکان فتنه انگیزی و گمراه کردن دیگران وجود دارد، ولی در تأویل غایی قرآن که قیامت عرصه ظهور آن است چنین امری میسر نمی باشد. همچنین آن تغییری که به فرموده علامه طباطبایی موجب انقلاب ذی التأویل می شود تنها در تأویل مبدئی می باشد که ریشه ذی التأویل است، ولی در تأویل غایی چنین چیزی متصور نمی باشد. نکته پایانی که با توجه به آنچه درباره ارتباط تأویل و ذی التأویل در قوس نزول، تأویل مبدئی، و قوس صعود، تأویل غایی، گفتیم، باید گفت که ذی التأویل اثر تأویل مبدئی و تأویل غایی اثر ذی التأویل می باشد، به قرار زیر:

تأویل مبدئی قوس نزول ذی التأویل قوس صعود تأویل غایی

نقد یک اشکال

از جمله کسانی که دیدگاه علامه طباطبایی را در باب تأویل نپذیرفته و آن را به نقد کشیده اند حضرت استاد آیت الله معرفت هستند که در مقاله ای گسترده ضمن تبیین دیدگاه علامه به نقد آن پرداخته اند. ۷ در پایان این نوشتار با توجه به تبیینی که از دیدگاه علامه طباطبایی ارائه شد اشکالات ایشان آورده و پاسخ داده می شود:

در ابتدا ادعا شده است که «دیدگاه علامه در تأویل مورد قبول مشهور نیست» ۸. اگر مراد این باشد که دیگران به چنین تبیینی از تأویل دست نیافته اند پذیرفته است، ولی اگر مراد این باشد که دیگران این تبیین علامه را دیده و آن را رد کرده اند باید گفت که مؤیدی برای آن نمی توان یافت؛ چنان که خود ایشان نمونه ای نیاورده اند. البته خود ایشان در جای دیگری اشاره کرده اند که «آیات مورد استناد علامه هر یک از نظر مشهور معنی و تفسیری دارد، جدا از آنچه علامه تفسیر نموده است» ۹. و پر واضح است که این مسأله نمی تواند دلیلی بر نپذیرفتن نظر علامه از سوی مشهور باشد.

حضرت استاد معتقدند که تأویل در قرآن به سه معنی به کار رفته است:

۱. توجیه کردن متشابهات؛ ۲. تعبیر رؤیا؛ ۳. عاقبت امر. ۱۰. و ذکر می کنند که در تمام موارد کاربرد این واژه در قرآن، جز معانی یاد شده چیز دیگری نمی تواند مقصود باشد. ولی به نظر می رسد که این معانی یاد شده معنای تأویل نیستند، بلکه مستعمل فیه های تأویل در قرآن هستند. هر چند که معنای اول مناقشه پذیر می باشد.

معنای اول چنین تبیین شده است:

«تأویل متشابه، آن گاه است که بیننده را از حیرت درآورده نظر او را به وجه درست آن معطوف دارد، و در واقع چهره لفظ را به آن سوی

که تنها حق خودنمایی می کند بازگرداند. واژه تأویل در آیه ۷ سوره آل عمران به همین معنی می باشد» ۱۱.

ولی باید گفت این جز تفسیر متشابه چیزی نمی باشد؛ زیرا در تفسیر نیز مفسر در صدد آن است که لفظ را به سوی حق و مراد متکلم بازگرداند. خود ایشان نیز در ردّ نظر ابن تیمیه که تأویل را مصداق خارجی آیه می داند همین را فرموده اند؛ آنجا که می نویسند:

«آیا فتنه جویان به دنبال مصداق خارجی متشابهاتند؟ یا در پی آنند تا متشابهات را طبق خواسته خویش، تفسیر و تأویل نمایند؟! یعنی

آیه را آن گونه که می خواهند توجیه کرده به آن سو برند، و نیز خداوند، آیا مصداق متشابه را می داند، یا تفسیر صحیح آن را؟» ۱۲

در ادامه، ایشان با توجه به اینکه سه معنای یاد شده از سنخ مفاهیم می باشند، وجود خارجی بودن تأویل را نپذیرفته و پس از ذکر تمامی کاربردهای واژه تأویل در قرآن و تبیین دیدگاه علامه نظر ایشان را نقد کرده اند، و از آیه ۶ و ۲۱ سوره یوسف و «یعلّمک من تأویل الأحادیث»،

«و لنعلّمه من تأویل الأحادیث» نتیجه گرفته اند که تأویل از امور آموختنی و مربوط به ذهن است؛ نه یک امر خارجی. ۱۳

ولی این فرمایش صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا در آیاتی از مسأله وحی و نزول قرآن بر پیامبر (ص) نیز با واژه «تعلیم» یاد شده است؛ مانند

«علّمه شدید القوی» (نجم/۵) یا «الرحمن. علّم القرآن» (الرحمان/۱ و ۲) اکنون آیا می توان گفت که وحی و نزول قرآن از سنخ امور آموختنی

می باشد؟!

از داستان خواب دو زندانی همراه حضرت یوسف (ع)، پادشاه مصر و حضرت یوسف که عباراتی چون «أنا أنبتکم بتأویله»، «نبتنا بتأویله»،

«یا أبت هذا تأویل رؤیای» و «بتأونکما بتأویله» آمده است نتیجه گرفته شده که تأویل رؤیا چیزی جز گزارش از تعبیر خواب نیست؛ زیرا «نبا»

خبر است و خیردادن از تأویل، گزارش تأویل است. انباء و گزارش نیز از مقوله علم و آگاهی می باشد؛ یعنی از سنخ معانی و مفاهیم ذهنی

هستند نه امور خارجی. ۱۴

ولی باید گفت که انباء و گزارش از تأویل چیزی جز تأویل است و از سنخ مفهوم و معنی بودن گزارش، ربطی به تأویل ندارد؛ زیرا انباء از

تأویل عبارت است از گزارش دادن از یک حقیقت خارجی، چنان که تعبیر خواب نیز عبارت است از به عبارت درآوردن متمثل خارجی آن

صورت مثالی که شخص در خواب دیده است. یعنی در تعبیر خواب نیز تعبیرگزار از آن حقیقت عینی که در خارج واقع خواهد شد گزارش می دهد.

نکته دیگر اینکه در هر سه مورد، تأویلی که برای خواب بیان شده است یک حقیقت عینی و خارجی می باشد. البته اگر گفته شود که خود عبارات «أما أحدكما فيسقى ربه خمراً و أما الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه»، «تزرعون سبع سنين دأباً فما حصدتم فذروه في سنبله» و «هذا تأويل رؤيای من قبل» تأویل آن رؤیایا هستند، می توان گفت که تأویل از سنخ مفاهیم و مقوله معانی می باشد. ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که این پندار کاملاً ناروا می باشد؛ زیرا هر یک از این عبارات، بیان از یک حقیقت خارجی می باشند، به ویژه در رؤیای حضرت یوسف(ع) به روشنی دیده می شود که حضرت پس از مشاهده سجده پدر، مادر و برادرانش که یک وجود خارجی عینی می باشد. می گوید: «هذا تأويل رؤيای»؛ یعنی آنچه در خارج اتفاق افتاده است تأویل آن خواب من می باشد.

نسبت به داستان موسی و خضر(علیهما السلام) نیز حضرت استاد فرموده اند: «واژه تأویل در این داستان، چیزی از قبیل آگاهی و تفسیر و توضیح است؛ زیرا عبارت «نبأ» را به کار برده سپس به گفته های خود اشاره کرده و آن را تأویل دانسته است.» ۱۵

اینکه انباء از تأویل غیر از تأویل است بیان آن گذشت. گفته های حضرت خضر نیز همان اخبار از تأویل است نه خود تأویل؛ در حالی که حضرت استاد خود عبارات را تأویل گرفته اند؛ یعنی آن واقعیت عینی و خارجی که در عبارات «أما السفينة فكانت لغلامين يتيمين...» گزارش آن آمده است تأویل کارهای حضرت خضر می باشد، نه خود این عبارات.

در سایر موارد، استاد معرفت تنها به نقل نظر برخی از مفسران در معنای آیه در کنار نظر علامه بسنده کرده اند و بر درستی مطالب دیگران و نادرستی دیدگاه علامه برهانی اقامه نکرده اند. ۱۶

در خاتمه این سخن ارزشمند ایشان را یادآور می شویم که در جای دیگری فرموده اند:

«به عقیده من بسیاری از اشکالاتی که بر ایشان (علامه طباطبایی) وارد شده بر اثر این است که به حق مطلب ایشان پی برده نشده است. نمی خواهیم بگوییم ایشان از هرگونه اشکال میراست، ولی بسیاری از اشکالات از این قبیل است.» ۱۷

۱. طباطبایی، محمدحسین، میزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق، ۵۱/۳.

۲. همان، ۵۱/۳ تا ۵۴.

۳. همان، ۲۶ به بعد.

۴. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، دارالعلم دمشق و الدار الشامیة بیروت، ۱۴۱۶ق - ۱۹۹۶م، ۹۹.

۵. محمد فؤاد عبدالباقی، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم.

۶. ترجمه های این نوشتار از ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی می باشد.

۷. معرفت، محمد هادی، «تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی»، پژوهشهای قرآنی، شماره ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۶، صفحه ۵۴ تا ۹۴.

۸. همان، ۸۰.

۹. پیشین.

۱۰. همان، ۶۴.

۱۱. همان، ۵۵.

۱۲. همان، ۶۵.

۱۳. همان، ۸۱.

۱۴. همان، ۸۲.

۱۵. همان، ۸۷.

۱۶. همان، ۸۱ به بعد.

۱۷. «گفت و گو با استاد محمد هادی معرفت»، پژوهشهای قرآنی، شماره ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۶، صفحه ۲۸۱.

